دو دوست از دیار همسایه

برای گرفتن اطلاعات گزارش مفصل‌مان نشد چمدان ببندیم و برویم به کشور همسایه، اما دوستانی از این دیار چه دوستانه زمان گذاشتند و اطلاعات مفید و کاربردی در اختیارمان قرار دادند و کمك کردند تصویر دقیق‌تری پیدا کنیم از افغانستان این روزها و اتفاقات فرهنگی‌اش. سیدرضا محمدی شاعر مطرح افغانستان که نیاز به معرفی چندانی در ایران ندارد. هم کتاب‌های متعددی از او منتشر شده و هم جایزه شعر فجر دوره گذشته را از آن خود کرده است، او اطلاعات جدی و نقادانه‌ای در اختیارمان قرار داد و همچنین شاهد فرهوش، مسؤول شهر کتاب کابل را معرفی کرد که از انتخاب‌های مردم مطلع است. ناگفته نماند فرهوش خودش هم دستی در کار رسانه دارد و بارها در ایران و افغانستان با رسانه‌ها همکاری کرده است، هم شاعر است و هم نویسنده و هم این روزها مشغول کار در مرکز فرهنگی شهر کتاب کابل. تمام آنچه در این گزارش آمده بی‌تلاش و بزرگواری محمدی و فرهوش جمع نمی‌شده و جا دارد از زحمات‌شان صمیمانه تشکر کنیم.

گزارش جام جم از مصرف محصولات فرهنگی ایرانی در افغانستان

به کابل جان سلام از قلب تهران

زینب مرتضایی فرد
فرهنگ و هنر

چه وسعتی دارد بال‌هایش... هم‌زبانی را می‌گویم. این‌که با یك شماره تلفن یا نرم‌افزار به راحتی به همکار، دوست یا آشنایت در کشوری دیگر به زبان مادری ات پیام بفرستی و او هم به زبان مادری‌اش، که زبان مشترکتان است، پاسخ دهد.

برای ما و برای حال این روزهای زبان فارسی عجیب شیرین است. وقتی قرار شد برویم سراغ وضعیت محصولات فرهنگی میان ایران و همسایه‌هایش، همین هم‌زبانی و چندین و چند اشتراك دیگر ما را برد به افغانستان و دوستانی که حالا در تابستان، زیر آفتاب داغ کابل جان روزگار می‌گذرانند. هر چند حق با جناب آقای مولاناست و همدلی از هم‌زبانی خوشتر است، اما هم‌زبانی خودش همدلی می‌آورد، اصلا چند قدم از همدلی را همین هم‌زبانی پیش می‌برد. بعد از خواندن گزارش، شما هم خواهید دید که چگونه زبان و فرهنگ مشترك رفت و آمدهای فرهنگی را میان ایران و این همسایه شرقی سرعت بخشیده و حالا بی‌شمار کتاب و شعر و سریال است که برای ما مردمان دو کشور درکنار یکدیگر فکر، جهان‌بینی و خاطره می‌سازند.

اگر شما نبودید، چه می‌خواندیم؟

آنها هم با مشکلی شبیه ما مواجهند؛ کمبود کتابخوان. اما این موجب نمی‌شود بازار کتاب تعطیل شود. اهالی فرهنگ در افغانستان بسیار تلاش می‌کنند تا کتاب را به بطن جامعه ببرند. جامعه‌ای که هر چند سال‌های دراز است آن‌طورکه باید امنیت به خود ندیده اما مردمانی هم دارد که می‌دانند امنیت با کتاب و داشتن جامعه کتابخوان راحت‌تر و وزدتر می‌تواند مسیر بازگشت را پیش بگیرد. محمدی می‌گوید: در افغانستان، تقریبا ۸۰ درصد بازار کتاب را کتاب ایرانی تشکیل می‌دهد، به طور مثال پاساژ ملی که بزرگ‌ترین پاساژ کتاب در کابل است و همچنین در شهرکتاب و جاده کتاب‌فروشی که متشکل از ۴۰۰ کتاب فروش هستند، میانگین ۸۰ تا ۸۵ درصد کتاب‌ها چاپ ایران هستند. فرهوش هم با اشاره به همین موضوع از بازار کتاب افغانستان این‌طور حرف می‌زند: در این سال‌های ناامنی، چند کتاب بیشتر در افغانستان ترجمه نشده و به همین دلیل هم باید بگویم ما مترجم خوب نداریم، چون فضای کار برای مترجمان فراهم نشده که بتوانند خودشان را تقویت کنند. پس هر کتابی که می‌خوانیم مدیون بازار کتاب ایران هستیم. مدیون مردم ایران و ترجمه‌هایی که در ایران انجام شده است. او ادامه می‌دهد: بخش عمده کتاب‌هایی که امروز در افغانستان داریم، به برکت ایران به دست‌مان می‌رسند. اگر مترجمان ایرانی نبودند امروز کمتر کسی در افغانستان چخوف، راسل، نیچه، الیف شافاك، اورهان پاموك، جومپا لاهیری و ... را می‌شناخت. حالا آن‌طور که فرهوش می‌گوید، در شرایطی که بسیاری از مردم افغانستان درگیر تامین آب و نان خود هستند، هنوز هم هستند کسانی که دنبال کتاب باشند. قشر خاصی که در هر حالت خواندن را رها نمی‌کنند و دنبال کتاب می‌گردند.

فاضل نظری، بزرگ علوی

آیا فقط کتاب‌های ترجمه ایرانی در بازار افغانستان جایگاه ویژه‌ای دارند و کتاب‌های تالیفی آن‌طور که باید مورد توجه نیستند؟ محمدی و فرهوش بازهم از دو جنبه مختلف پاسخ می‌دهند. محمدی معتقد است ایران در این زمینه خوب عمل نکرده است و نمایشگاه‌های کتاب که از سوی وزارت امور خارجه ایران در افغانستان برگزار می‌شود، تنها طیف خاصی از کتاب‌ها را به نمایش می‌گذارد و طبعا این به تنهایی نمی‌تواند مردم یك کشور دیگر را به خود جذب کند. بعد از حرف‌های محمدی ذهن من هم مشغول می‌شود که چرا باید با این رویکرد در کشور همسایه و هم‌زبان‌مان کتاب ارائه کنیم، می‌توانیم با گسترده‌تر دیدن، امکان بیشتر دیده شدن کتاب‌های مدنظرمان را هم فراهم کنیم، نه آنقدر دایره را ببندیم که نه ما به خواسته‌مان برسیم و نه کسی برای دیدن و خرید کردن بیاید. فرهوش اما به معرفی ایرانی‌های پرفروش می‌پردازد. او می‌گوید: شعر ایران اینجا خیلی مخاطب دارد. اگر صد جلد کتاب شعر فاضل نظری بیاوریم، یك هفته‌ای تمام می‌شود. این شاعر به کابل آمد و وقتی می‌خواند، حاضران شعرهایش را حفظ بودند و راهنمایی‌اش می‌کردند.

او ادامه می‌دهد: همین‌طور آثار بزرگ علوی و به‌خصوص «چشم‌هایش» خیلی مخاطب دارد و نیامده تمام می‌شود.

دلبری مختار و یوسف

سریال‌های ایرانی هم بعضا در افغانستان مخاطب دارند. محمدی در این‌باره می‌گوید: در میان سریال‌های ایرانی، تنها سریال‌های مذهبی ایران مثل یوسف و مختار در ایام مذهبی تماشا گر پیدا می‌کنند.

سریال‌های ترکی همان‌طور که پیشتر در ایران سبك زندگی مردم را تحت‌تاثیر قرار داده بودند، حالا در افغانستان ترك‌تازی می‌کنند.

مردم تمام تلاش خود را می‌کنند به سبك این فیلم‌ها خانه‌شان را چیدمان کنند و لباس بپوشند.

حالا اینها را بگذارید کنار حرف‌های دکتر برنا کاراگزاوغلو مدرس دانشگاه در کشور ترکیه که می‌گفت سریال‌های ترك، هیچ شباهتی با زندگی مردم کشورش ندارند! آیا این سریال‌ها برای ما کشورهای همسایه ساخته می‌شوند؟

ترك‌تازی سریال‌های ترك

وقتی از محمدی و فرهوش درباره وضعیت فیلم‌های سینمایی و سریال‌های ایرانی در افغانستان می‌پرسم، باز هم هر یك موضوع را از جنبه‌ای بررسی می‌کنند. فرهوش نکات مثبت را می‌گوید و البته از قشر خاص‌تر و فرهنگی‌تری در افغانستان حرف می‌زند، اما محمدی به آسیب‌شناسی موضوع می‌پردازد. فرهوش می‌گوید، فیلم‌های سینمایی ایران در میان قشر خاصی در کشورش مخاطب دارند، اما سریال‌هایی چون «شهرزاد» ساخته حسن فتحی و «یوسف پیامبر» ساخته زنده‌یاد فرج... سلحشور از جمله آثاری بوده‌اند که همه را به خود جلب کرده‌اند. او از عبارت جذابی استفاده می‌کند و می‌گوید: «در افغانستان «شهرزاد» را سنگ و چوب دیدند» و با همین عبارت ساده و اصیل بیان می‌کند که همه اقشار مردم درگیر این سریال شده‌اند. محمدی اما این‌طور پاسخ می‌دهد: یك سینما، هر هفته فیلم ایرانی نشان می‌دهد اما در کل خیلی علاقه‌مند ندارد، در عرصه سریال هم متاسفانه باید بگویم، سریال‌های ترکی گوی سبقت را ربوده‌اند و البته حمایت نهادی دولتی ترك هم بی‌تاثیر نیست، سریال‌ها چون نتایج اقتصادی دارند برای ترك‌ها جذاب هستند. جالب است بدانید بعد از هر سریال، فروش مبل، لباس و اقلام ترکی چند برابر می‌شود و در عوض تنها مغازه ایرانی کابل جایش را به صدها مغازه ترکی داده است. مغازه‌هایی که حتی به طور خاص بازار کفش و لباس را در قرق ترکیه درآورده‌اند.

خارجی و داخلی، در هم

وقتی می‌رسم به ماجرای موسیقی فرهوش برایم از محیطی که در آن حضور دارد، صدا ضبط می‌کند و می‌فرستد.

شجریان آنجا از حافظ می‌خواند، او قبل از ما به دو هم‌زبان همسایه رسیده است و آواز سر داده، اما این همه ماجرا نیست. مردم افغانستان به موسیقی خود پایبند هستند و موسیقی سنتی خود را می‌شنوند.

اما واقعیت این است که عامه مردم بیشتر موسیقی پاپ را ترجیح می‌دهند. آن هم از نوع داخلی‌اش گرفته تا خارجی. مثلا در بسیاری از رستوران‌ها و گردشگاه‌ها یا به قول فرهوش، موطرها دو خواننده فقید ایرانی مرتضی پاشایی و ناصر عبداللهی می‌خوانند.

همین‌طور خانواده شجریان و در کنارش علی عبدالمالکی و البته تا دل‌تان بخواهد خواننده‌های ایرانی آنور آبی. البته در عرصه موسیقی باید به این نکته مهم هم دقت کرد که مردم دیار همسایه از گذشته به موسیقی هند و ستان هم علاقه دارند.

رسانه‌ها کجای کارند؟

اگر رسانه‌ها را تلویزیون در نظر بگیریم باید بگوییم در افغانستان اوضاع رسانه‌های فارسی‌زبان هم درست مثل موسیقی است. مردم برخی شبکه‌ها و برنامه‌های تلویزیونی ایران را دنبال می‌کنند، اما من و تو و بی بی سی فارسی هم جزو علایقشان است. خیلی‌ها به سایت‌ها و روزنامه‌های ایرانی آنلاین مراجعه می‌کنند و قشر باسوادتر هم تلاش می‌کند هر آنچه در رسانه‌های ایران درباره کشورشان نوشته می‌شود را دنبال کنند.

فرهوش می‌گوید برخی مجلات ایرانی در کابل بسیار مورد توجه هستند. مثلا هستند کسانی که ماهنامه بخارا را کامل می‌خوانند و تمام شماره‌های مختلف آن را دارند.

این همسایه‌های مهربان

همیشه به‌عنوان یك ایرانی گوشه ذهنم هست که میزبانان خوبی نبوده‌ایم، مدام در ذهنم مرور می‌کنم نژادپرستی تلخ ایرانی‌ها را و نامهربانی‌هایی که با اغلب کشورهای همسایه‌شان حتی در برخوردهای کلامی دارند. همیشه هم فکر می‌کنم این تفکرات نادرست جمعی ما که برای همسایگان‌مان هم شناخته شده است، باید موجب شود آنها چندان مهربان نباشند و دوست‌مان نداشته باشند. اما دو دوست هم‌زبان در جریان نگارش این گزارش آنقدر نسبت به ایران مهربان بودند که حیرت‌زده شوم. شاهد فرهوش بارها و بارها در جای جای صحبت‌های‌مان به نقش مهم و پررنگ بازار نشر ایران در تامین کتاب و به تبع آن خواندن و آگاهی در افغانستان اشاره کرد. محمدی هم با تمام نقدهایش و گاه تیزی کلامش آنقدر با ایران مهربان بود که لبخند بزنم و دلخوش شوم به این‌که ماجرا آنقدرها هم که من فکر می‌کرده‌ام وحشتناك نیست، خواسته و ناخواسته آنقدرها هم بد نیستیم.

در کشور همسایه چه کرده‌ایم؟

در زمان کسب اطلاع و جمع‌آوری اطلاعات هستم و راستش گاه فکر می‌کنم محمدی به عملکرد ما در کشور همسایه کمی زیادی نقد دارد که یك روزنامه‌نگار ایرانی از تعطیلی چند بانك و کسب و کار ایرانی در افغانستان می‌نویسد، از فرصت‌هایی که ایران در کشور همسایه و هم‌زبان از دست می‌دهد و البته ابزار امیدواری می‌کند تغییرات انجام شده از سوی وزارت خارجه شرایط را بهبود ببخشد. آنجاست که کمی بیشتر می‌پرسم و جست‌وجو می‌کنم و بعد هم می‌بینم حق با محمدی بوده است. او شاید بدبین نبوده، شاید فقط می‌خواسته لابه‌لای سطور این گزارش، نکات مهمی را هم بیان کند که درك‌شان کمك خواهد کرد و از دست رفتن‌شان...

محمدی می‌گوید جز کتاب، فرش و صنایع دستی ایران هم بازار گرمی در کابل دارند. نه‌تنها بازار افغانستان بلکه بخش عمده بازار آسیای میانه از شیرینی و شکلات ایرانی پر است. خب همین‌ها مگر فرصت‌های کمی است برای برنامه‌ریزی‌های اقتصادی و فرهنگی و آمد و شدهای بیشتر میان ما و کشور همسایه.

همین‌طور کمبود منابع دانشگاهی دیگر موضوعی است که در دانشگاه‌های افغانستان احساس می‌شود، ما کشور همسایه و هم‌زبان می‌توانیم با یك برنامه‌ریزی ساده، هم نیاز کشور همسایه ما را برطرف و هم خودمان گوشه‌ای از اقتصاد نشرمان را فعال‌تر کنیم. فرهوش هم از گرانی کتاب‌ها آن هم در شرایط اقتصادی افغانستان ابراز ناراحتی می‌کند، به او می‌گوییم این درد، ظاهرا بی‌درمان شده است. درد مشترك ما و شماست. کتاب در ایران هم آنقدر گران شده که ما هم حیرت زده‌ایم، حسابی برایش توضیح داده و خاطرش را جمع می‌کنم تا بداند ایرانی‌ها کتاب‌ها را گران به دست‌شان نمی‌رسانند و اوضاع بازار کتاب در مدت کوتاهی چنان افزایش مبلغ‌های چشمگیری را تجربه کرده که کتابخوان‌های ایران هم حیرت زده‌اند. خدا را چه دیدید، شاید روزی یادمان آمد فرهنگ ما و کشور همسایه چه به هم نزدیك است، به هم لبخند زدیم، با عشق مرزهای جغرافیایی را رد کردیم و با مهربانی مهمان خانه‌های هم شدیم.

شاهنامه خوانی با نقشه افغانستان

اشتراکات فرهنگی مان از آن چیزی که فکر می‌کنید بیشتر است، خیلی هم بیشتر. اگر اهل خواندن متون فارسی گذشتگانمان باشید می‌بینید چه اتفاق‌ها که در بلخ، نیمروز، بادغیس و ... می‌افتد که جزئی از تاریخ ایران هستند و حالا در خاك کشور همسایه‌اند.

اصلا چرا راه دوری برویم ماجرای ازدواج‌های زال و فرزندش جناب رستم را که دیگر به خاطر دارید. رستم یلی است در سیستان اما مادرش رودابه دختر مهراب شاه کابلستان است و همسرش تهمینه دختر شاه سمنگان. دو دیاری که حالا آن طرف مرز ایران و جزو خاك افغانستان هستند.

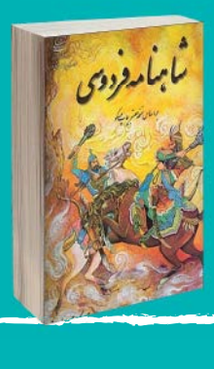

مگر ناصرخسرو را با همان بیت معروف «درخت تو گر بار دانش بگیرد...» یا سفرنامه‌اش نمی‌شناسید؟ جناب ناصرخسرو به دره یمگان در بدخشان امروزی تبعید شده و زندگی گذرانده بود. مدفن خواجه عبدا... انصاری، ناصر خسرو، سنایی، ابوریحان بیرونی و ... مگر در افغانستان نیست؟ اصلا می‌دانستید؟ می‌دانستیم؟

می‌شناسیدشان؟

از افغانستان جز جنگ و ناامنی چه می‌دانید؟ اصلا به این فکر کرده‌اید که اگر ناامنی در حدی بود که ما فکر می‌کنیم، چطور آدم‌ها آنجا زندگی می‌کنند، کتاب می‌خوانند، عاشق می‌شوند و...

اصلا چند چهره برجسته فرهنگ و هنر افغانستان را می‌شناسید؟ امیدواریم که بشناسید اما مثلا یوسف کهزاد نقاش بزرگ افغانستان را می‌شناسید؟ رهنورد زریاب نویسنده مطرح افغانستان که به گفته فرهوش متاسفانه کتاب‌هایش در افغانستان هم چندان فروشی ندارد را می‌شناسید؟ چندین و چند شاعر مطرح که در ایران پا گرفته و رشد کرده، برخی هم ماندگار شده‌اند، محمد کاظم کاظمی، سید ضیاءقاسمی، ابوطالب مظفری، سید رضا محمدی که در نوشتن همین گزارش با ما همکاری کرده و... احمد ظاهر یا ظاهر هویدا خواننده‌های مطرح افغان و ده‌ها و صدها نام دیگر... بیایید از خودمان بپرسیم چرا این قدر همسایه‌هایمان را نمی‌شناسیم؟